



ISSN:2588-7033



Grounds and Manifestations of Convergence of Iranian Mawali and Subalterns with the Khawarij in the Battle against the Umayyad and Abbasid Caliphates

Keyvan Karimi Alvar^{a*}

^a PhD in History, Lecturer at the Department of History, Yasouj University, Yasouj, Iran

KEYWORDS

Khawarij,
battle against caliphate,
Mawali,
Iranian subalterns,
Azariqah

Received: 02 October 2023;
Accepted: 16 December 2023

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2023.709581

ABSTRACT

With the expansion of Arab conquests, on the one hand, the integrity of the Muslims was challenged by the emergence of opposition groups such as the Khawarij, and on the other hand, some Iranians moved towards a kind of confrontation of positions. Some castes like Mawali who were in a subordinate position, considered the emergence of political-religious sects such as Khawarij and Shia as a good opportunity to reach more suitable conditions. Using historical sources, the present descriptive-analytical study intends to answer the question of the factors effective in the convergence of the Iranian Mawali and subalterns with the Khawarij and also the role they played in the battles of the Khawarij against the Umayyad and Abbasid Caliphate. The findings of this research show that the full-scale confrontation between the Khawarij and the Caliphate in the early stages led to the lack of attention to their radical beliefs in order to bring together parts of the Iranian society. This was the interpretation of a kind of ideological transformation for the Khawarij, which depended on the distance from areas such as Kufa and Basra as well as passing of time. The rise of the Abbasids also played a role because they were considered as Sassanids with Tazi blood and their rise was accompanied by the weakening of the Arabism and the improvement of the status of Mawali.

* Corresponding author.

E-mail address: keyvan1388@gmail.com

2024 Published by Arak University Press. All rights reserved.





زمینه‌ها و جلوه‌های همگرایی موالی و فرودستان ایرانی با خوارج در نبرد با خلافت اموی و عباسی

کیوان کریمی الوار الف*

الف دکترای تاریخ، مدرس گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران، keyvan1388@gmail.com

واژگان کلیدی	چکیده
خوارج، نبرد با خلافت، موالی، فرودستان ایرانی، ازارقه	با گسترش فتوحات اعراب، از یک طرف یکپارچگی مسلمانان با ظهور گروه‌های معارضی چون خوارج به چالش کشیده شد؛ و از طرف دیگر، موضع‌گیری بخش‌هایی از ایرانیان به سمت نوعی رویارویی پیش رفت. برخی طبقات همانند موالی که در موقعیت فرودستی قرار داشتند، ظهور فرقه‌های سیاسی - مذهبی مانند خوارج و شیعه را فرصتی برای کسب شرایط مناسب‌تری تلقی می‌کردند. این مقاله در صدد است با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع تاریخی، به این سوال پاسخ دهد که چه زمینه‌هایی در همگرایی موالی و فرودستان ایرانی با خوارج نقش داشته و نیز آنها چه جایگاهی در نبردهای خوارج با خلافت اموی و عباسی دارا بوده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تقابل همه‌جانبه‌ی خوارج با خلافت در مراحل آغازین، در مراحل بعدی به عدم توجه به عقاید رادیکالی، به منظور همگرایی ایرانیانی چون موالی و فرودستان منتهی شده است. این امر ترجمان نوعی دگردیسی عقیدتی در نزد خوارج بود که به عواملی چون دور شدن از مناطقی مانند کوفه و بصره و گذر زمان بستگی داشت. ظهور عباسیان نیز در دگردیسی مذکور نقش داشت؛ زیرا برآمدن خلفای بغداد که به عنوان ساسانیانی با خون تازی در نظر گرفته می‌شدند، با کمرنگ ساختن عرب‌گرایی امویان و بهبود وضع موالی نیز همراه بود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۵	
مقاله علمی پژوهشی	

مقدمه

به نظر می‌رسد در جامعه مذهبی اعراب که سیاست با مذهب پیوند تنگاتنگی داشت، راهی که برای ناراضیان امید بیشتری به نتیجه دادن و بهبود اوضاع القا می‌کرد، پیوستن به یک جنبش مذهبی یا اقدام به شروع چنین جنبشی بود. این جنبش از دو بعد قومی و عقیدتی، اگر منشأ در قوم عرب و دین اسلام داشت، حامل جنبه‌هایی از مشروعیت بود. گرچه منبعی مشروعیت بخش چون خلفای اموی و عباسی این حق را اعطا نمی‌کرد، باز هم از سوی بخش‌هایی از جامعه، قیامی مشروع به حساب می‌آمد. این یکی از دلایلی است که حرکت‌هایی بر مدار عقاید زرتشتی، دیرتر از همگرایی با جنبش‌هایی چون شیعه و خوارج رخ داد. دو مورد از مشروعیت‌های ظاهری (نسبی) خوارج را می‌توان عرب بودن آنها و همچنین گفتمان مذهبی آنها دانست. عنصر ایرانی - علی‌رغم مسلمان شدن -، به صرف داشتن ریشه‌ی نژادی غیر عرب، می‌توانست با برچسب‌های شعوبی، تقابل با عرب و اسلام، ده‌ری، و زندیق مستعد سرکوب باشد. گرچه خوارج دست کمی از این عناوین نداشت، به هر حال عنصری عرب و مسلمان بود که روزگاری نه چندان دور بخشی از

* نویسنده مسئول

سپاه امیرالمومنین (ع) نیز بود.

فعال‌ترین احزاب معارض با حکومت اموی و عباسی، خوارج و شیعیان بودند. در سوی مخالف، نوعی قرائت رسمی از دین اسلام وجود داشت که گرچه نمی‌توان تمام آن را به جناح تسنن نسبت داد، تفکرات سیاسی سنیان بیشترین همپوشانی با آن را داشت. بر همین اساس، خوارج را اهل بدعت می‌خواندند که از جماعت مسلمین جدا شدند (Abu Yahya, 2011: 2). خوارج از یک سو، با وجود برآمدن از نوعی کج‌اندیشی مذهبی، با برخی ویژگی‌های مختص خود، از جمله نگرش خاص به مسئله‌ی قریشی بودن خلیفه، عدم اعتقاد به تقیه و لزوم خروج و قیام علیه حاکم ستمگر؛ و از دیگر سو، با عقب‌نشینی به نواحی داخلی ایران در اثر شکست‌های مختلف، توجه برخی از ایرانیان را علی‌رغم روح تشیع‌طلبی آنان، به سوی خود جلب کردند.

پیشینه‌ی پژوهش

در ارتباط با خوارج، تا کنون کتب و مقالاتی زیادی نگاشته شده که به طور کلی شامل عقاید، ریشه‌های ظهور و نبردهای آنها در سراسر قلمرو خلافت اسلامی است. در ارتباط با موضوع مقاله‌ی حاضر، حسین مفتخری (۱۳۷۹) در پژوهش «خوارج در ایران»، ضمن بررسی تحولات این فرقه در دوره‌ی اموی و عباسی، بیشتر آسیب‌شناسی شکست و حذف‌نهایی آنها در ایران را مدنظر داشته است. رمضان‌پور (۱۳۹۸) در «جاذبه و دافعه‌ی خوارج در ایران قرون نخستین اسلامی»، به علل دوام خوارج در ایران طی سه قرن اول هجری پرداخته ولی تغییر کارکردها و دگردیسی خوارج در گذر زمان و مقارن با ورود به ایران مدنظر نویسنده نبوده است. توجه به عقاید خوارج و جلوه‌های آن عقاید با مبارزات آنها، مرتبط با فرودستان و موالی ایرانی، دگردیسی‌های عقیدتی-اجتماعی خوارج و عدم همگرایی فکری ایرانیان با خوارج در عین همگرایی سیاسی-نظامی علیه امویان و عباسیان، از نکاتی است که مدنظر این پژوهش بوده است.

سیری بر اصول عقاید خوارج در ارتباط با موالی و فرودستان

جنبش خوارج یکی از حرکت‌های سیاسی-مذهبی در تاریخ اسلام است که شورش‌های آنها به‌ویژه در دوره اموی نقش مهمی در سقوط امویان داشت. این قیام‌ها که در آغاز جریانی با منشأ کاملاً عربی بود، به مرور به دنیای ملل مغلوب نیز راه یافت؛ به طوری که بخش‌هایی از جامعه ایرانی با شورش‌های خوارج همراهی نشان داد همچنان حرکات مذکور در نواحی‌ای که ایرانیان نیز در آنجا حضور داشتند، همانند کوفه و بصره، رخ نمودند.

با اینکه خوارج شامل فرقه‌های متعددی بود که هر کدام خود به شعب مختلفی تقسیم می‌شدند، این پژوهش به عقایدی از خوارج می‌پردازد که می‌توانست مورد توجه موالی و فرودستان ایرانی قرار گیرد. باید در نظر داشت که مانند فرقه‌های سیاسی-مذهبی می‌توان انتظار داشت که تطبیق کامل بین نظر و عمل در نزد خوارج نیز رخ نمی‌داد. عقاید می‌توانست به مرور دچار نوعی دگردیسی شود و علی‌رغم تغییرناپذیری خوارج در عقیده و عمل، تا حدودی به نسبت زمان و مکان مختلف و در پی انشقاق‌های متعدد خوارج، جرح و تعدیل یابد.

۱. نفی سیادت عربی در نگاه خوارج به موضوع خلافت

خوارج ذیل شعار «لا حکم الا لله» در واقع حکومت را از آن خدا می‌دانستند و به شکل نظری مسأله حاکمیت در جامعه اسلامی را نفی می‌کردند. در این باره می‌توان گفت مانند غلات و موضوع تأویل قرآن، خوارج نیز با علم بسیار اندک به سراغ قرآن می‌رفتند؛ و در واقع، این تلاش آنان تأویل قرآن نبود بلکه تفسیر به رأی آن بود (صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ۲۸۴). با این وجود، آنها در عمل در هر

مرحله‌ای از حیات سیاسی و مذهبی رهبرانی برای خود برگزیدند. آنچه که حائز اهمیت است نوع نگاه آنها به ویژگی‌های خلیفه بود که آن را بر اساس اینکه امامت غیر قریشی هم بلامانع است، بدعتی در امامت محسوب می‌کردند (ابن حزم، ۱۴۳۲: ۱/۱۲۵). همایی ضمن اشاره به نقش شعوبیه در عقیده‌ی ضد عرب خوارج، در فرقه‌ی خوارج، به این موضوع اشاره می‌کند که مخالفت معاویه با حکومت امام علی (ع) سبب شد خوارج خلافت را مختص قریشی و جنس عرب ندانند، تا تعصبات قومی و محلی از میان برداشته شود (همایی، ۱۳۱۴: ۶۷). آنها تنها خلافت ابوبکر و عمر و امام علی (ع) را قبل از پذیرش حکمیت تأیید می‌کردند (اشعری، ۱۴۲۶: ۱۲۵؛ بطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۵۸).

کرون با توجه به تعصب عرب‌های عصر عربی نسبت به نژاد عرب، بحث اندیشه امام بودن یک غیر عرب را پیش از آنکه جنبه‌ای عملی داشته باشد دارای جنبه تبلیغاتی و شعاری می‌داند. ناگفته نماند که خوارج حتی در برهه‌ای با رد امامت و فرمانروایی جامعه، مبلغ نوعی آنارشسیسم نیز بودند (خاکرند، ۱۳۷۲: ۱۸۰).

۲. نگاه به اهل ذمه

نگاه خوارج به اهل ذمه در لابه‌لای گفتار و اعمال آنها دیده می‌شود. همین که در نظر خوارج، امامت غیر قریشی مورد قبول بود و برای آنها فرقی نداشت این غیر قریشی بنده، آزاد یا نبطی باشد (ابن حزم، ۱۴۳۲، ۱/۱۲۵؛ شهرستانی، ۱۳۵۰: ۸۴)، می‌توانست مرتبط با توجه آنها به عناصر غیر عرب باشد. این امر عامل گرایش فراوان موالی و غیر اعراب به جنبش خوارج بود که سیادت عربی را نفی می‌کردند (مفتخری، ۱۳۸۵: ۳۵).

در نگاه خوارج، امت واقعی امتی بود که از مسلمانان صالح تشکیل می‌شد؛ خواه عرب باشد و خواه عجم (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۴۳). ضدیت خوارج با مسلمانان خارج از گروه خود در حدی بود که بر طبق برخی عقاید خوارج و نگرش فرقه ازارقه، قتل مسلمان غیر خارجی مجاز بود اما در باب یهودیان، مسیحیان و مجوس چنین قتلی حرام دانسته می‌شد (ابن حزم، ۱۴۳۲، ۱/۴۴۴؛ Abu Yahya, 2011: 2). باسورث اما جامعه خارجی را از لحاظ روحی جامعه‌ای بسته و اشرافی می‌داند که برای پرهیز از آلودگی، از تماس با توده‌های مسلمان غیر خارجی خودداری می‌ورزیدند. وی از این منظر جنبش خوارج را چندان جنبشی مردمی نمی‌داند (باسورث، ۱۳۷۰: ۸۹).

می‌توان گفت، چنین نگاهی به مرور زمان و با توجه به نیاز خوارج به حامیانی از بین غیر اعراب تغییر یافته است. به طوری که در نگاه افراطی ازارقه که مسلمان غیر خارجی همانند کفار عرب عصر پیامبر (ص) محسوب می‌شدند، اهل ذمه وقتی که به ذمه خویش وفا می‌کردند نزد آنان از امنیت کامل برخوردار بودند (مفتخری، ۱۳۸۵: ۴۳). در جریان خروج حمزه خارجی در سیستان نیز طبق روایات تاریخ سیستان، حمزه با «عامه شهر حرب نمی‌کرد و خلیفت سلطان (یعنی عامل خلیفه عباسی) را به نبرد می‌طلبید» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۸). مواردی نیز هست که خوارج در همان عهد امام علی (ع) یک دهقان مسلمان را به خاطر نیک‌گویی در باب امیر مؤمنان کشته‌اند؛ اما فردی از اهل ذمه که همراه وی بود را رها کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۱/۲۶۵۰).

به هر حال از نظر برخی از محققان، «قیام‌های خوارج همیشه متکی به توده‌های مردم، یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه‌وران شهری و بردگان مسلمان و همچنین اهل ذمه بود، موالی یعنی ایرانیان اسلام آورده و بردگان فراری نیز در بین این حامیان خوارج قرار داشتند» (بطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۵۷ و ۵۴). برخی نویسندگان با توجه به ارتباط نارضایتی‌های کشاورزان عراق و

مهاجرت‌شان به شهرها، از فراهم آمدن جامعه‌ای فقیر و آشفته در شهرهایی مانند کوفه و بصره سخن می‌گویند که «برای پاسخ مثبت دادن به نخستین ندای اعتراض و قیام و شورش از هر جهت آماده بودند» (هولت و لمبتون، ۱۳۸۵: ۱۴۰).

باسورث در مجموع حرکت خوارج را جنبش تساوی طلبی اجتماعی ذکر می‌کند که به پاره‌ای اقوام غیر عرب در درون امپراطوری اسلام سرایت کرده، به ویژه که در اوایل دوره اسلامی با این اقوام همچون شهروندان درجه دوم یا موالی افراد مغرور قبایل عرب رفتار می‌کردند (باسورث، ۱۳۷۰: ۸۶). با این وجود، باسورث در نهایت می‌نویسد: نباید گمان رود که چون خوارج نگاه تساوی طلبانه درباره رهبری در جامعه و نیز مبارزه با اموی و عباسی داشتند، پس می‌بایست جنبش آنها مردمی باشد. آنها معتقد بودند تنها خوارج به بهشت می‌روند. این موضوع نمی‌تواند کاملاً درست باشد؛ چون برای مثال وی در جایی دیگر اشاره می‌کند که بیشتر ازارقه ایران از موالی بودند (همان: ۸۹). در تکمیل این بحث می‌توان به اخبار جاسوسان مهلب از لشکر خوارج اشاره کرد؛ مبنی بر این که آنان مردمان و قبایلی بودند شامل قصار (گازر)، صباغ (رنگرز)، داعر (تبهکار) و حداد (آهنگر) (مبرد، ۱۴۰۷: ۲/۲۴۵؛ مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۶۵-۱۶۴). همچنین از سخنان مهلب به اهل بصره است که «با جدیت و شدت با آنها روبه‌رو شوید زیرا آنها ذلیل و برده‌ی شما هستند، پس برای شما در اصل و نسب و دین تان ننگ است سرزمین تان را از شما بگیرند» (مبرد، ۱۴۰۷: ۲/۲۴۷).

۳. عدالت خواهی

یکی از جنبه‌های بارز اصول فکری خوارج عدالت خواهی آنان بود. در واقع بخش اساسی از اعتراضات علیه عثمان که زمینه‌ای برای ظهور خوارج شد نیز حول عوامل اقتصادی می‌چرخید (جفال، ۱۴۱۱: ۲۴-۲۳)؛ چنانکه ظهور شکاف وسیع طبقاتی منجر به قتل خلیفه سوم شد (فیرحی، ۱۳۸۶: ۱۶۶-۱۶۳). پیش‌تر ذکر شد که خوارج به قتل عثمان مباحثات می‌کردند و کشتن او را حق می‌دانستند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۴۴؛ کرون، ۱۳۸۹: ۱۱۰). اما در زمان امام علی (ع)، نمی‌توان به صراحت ماهیت صرفاً طبقاتی به خوارج داد (مفتخری، ۱۳۸۵: ۵۴). به نظر می‌رسد با گذشت زمان این انگیزه مساوات طلبی دچار فراز و فرودی نیز شده است؛ به نحوی که در دوران خلافت عباسی، حمزه خارجی و جنبش خوارج از دریچه مبارزات خود با عمال خلافت، نوعی کارکرد اقتصادی در راستای عدم پرداخت خراج به خلافت عباسی را ایفا می‌کرده است. سخن حمزه خارجی به یاران خود در خراسان، پارس و سیستان این بود که «مگذارید این ظالمان بر ضعف‌ها جور کنند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۹).

حمزه در سیستان به عنوان یکی از کانون‌های مهم فعالیت خوارج در ایران، با وجودی که گروهی از یاران قطری یعنی خوارج افراطی ازارقه را به همراه داشت، «مردمان سواد سیستان را بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان مدهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۶ و ۱۵۸). با این وجود، وی در نبردهای خود خشونت را که از ویژگی‌های بارز خوارج است، به کار می‌برد. این موضوع را مؤلف تاریخ بیهق در نبرد حمزه آذرک با اهالی دیه ششتمد (محل ولادت بیهقی) و انباشتن کاریز آنجا و همچنین در نبرد با لشکر سبزواری که حمزه در آن «خلق را به کشتن گرفت» ذکر کرده است (بیهقی، ۱۳۶۱: ۴۴).

اینکه اعیان و اشراف بصره از مهلب تقاضای قبول فرماندهی علیه خوارج ازارقه را داشتند، نشان می‌دهد که خوارج ازارقه با توجه به حضور گروه‌هایی از موالی و مردمی با انگیزه‌های اقتصادی به خطری برای اشراف و بزرگان بصره تبدیل شده بودند. شاید این سخن پطروشفسکی که خوارج پی‌گیرترین میان اراده‌ی قشرهای پایین اجتماع بودند و برای برابری همه مسلمانان علیه حکمفرمایی فرقه اشراف اموی برخاسته بودند (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۵۳)، نه در باب مقطع ظهور آنها در جنگ صفین که وی اشاره می‌کند، بلکه در

باب ماهیت خوارج در ادامه‌ی نبرد با امویان تا حدودی درست باشد؛ «به طوری که از آنها در کنار شیعیان و در برابر امویان، به عنوان وفاداران به دین و توسعه دینی (در برابر توسعه عرفی مدل اموی) ذکر می‌شوند» (خاکرند، ۱۳۹۰: ۵۱۹).

۴. عدم تقیه و وجوب خروج علیه حاکم ظالم

دو مورد از اصول فکری خوارج که با هم مرتبط هستند، عدم تقیه و لزوم خروج علیه حاکمان ستمگر است. این امر کار آنها را بسیار مشکل می‌کرد. در بسیاری از شورش‌های خوارج آنها بر اساس پایبندی به این اصل، با تعداد ناچیز (دسته‌های اغلب کمتر از ۱۰۰۰ نفر) در برابر سپاهیان چندین هزار نفری قرار می‌گرفتند. بی‌توجهی خوارج به شرایط، آنها را به نوعی مطلق‌اندیشی گرایش داده بود که تداعی‌کننده‌ی شعار هر که با ما نیست علیه ماست بود (مفتخری، ۱۳۸۵: ۲۰۶). کرون این مطلق‌اندیشی را چنین تفسیر می‌کند که خوارج اصول و مبانی خود را قربانی قدرت و مقتضیات آن نکرده‌اند (کرون، ۱۳۸۹: ۱۱۱). اگرچه آنها در نبرد با امام علی (ع) دچار شک و تردید بودند، به قتل عثمان مباحات می‌کردند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۴۴)؛ و در نبرد با معاویه و امویان تردیدی نداشتند. البته این ویژگی خوارج (عدم اعتقاد به تقیه و لزوم خروج علیه حاکم ستمگر) از یک طرف می‌توانست سبب جذب حامیانی بشود؛ اما از طرف دیگر نیز سبب رویگردانی موالی و دیگر کسانی می‌شد که از حکومت اعراب ناراضی بودند. این امر از آن رو است که به‌ویژه حکومت اموی برخورد شدیدی با خوارج داشت به نحوی که برای مثال «ابن زیاد در بصره هیچ کس را که متهم به خارجی بودن بود باقی نگذاشت» (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۱۵).

اگر چه ولهوزن خاستگاه خوارج را کاملاً اسلامی می‌داند و آن را «رویشی حقیقتاً اسلامی» تعبیر می‌کند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۳۹ و ۴۱)، آنها از سوی دشمنان خود همانند بصریان «دشمنان دین» خوانده می‌شدند و با وجود آمادگی در کمک رساندن به عبدالله بن زبیر، از سوی وی «از دین برگشته» شمرده شده‌اند (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۱۷-۳۱۶)؛ و حتی در این برهه‌ی زمانی، لفظ خارجی را بر هر کسی که بر امام به حق خروج می‌کرد، اطلاق می‌کردند (شهرستانی، ۱۳۵۰: ۸۱).

حضور موالی و فرودستان ایرانی در شورش‌های خوارج

کوفه و سپس بصره را موطن اصلی خوارج می‌دانند (کرون، ۱۳۸۹: ۱۱۱). این دو شهر همچنین از مراکز حضور موالی نیز بوده‌اند. اگرچه برخی موالی را به عنوان یک طبقه اجتماعی واحد در نظر نمی‌گیرند (جوده، ۱۳۸۳: ۱۷)، جوده در کتاب اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ضمن سخن گفتن از وضعیت نسبتاً خوب موالی در دوره‌ی خلفای راشدین در برخی نقاط غیر از نواحی شرقی خلافت مانند کوفه، ذکر می‌کند که در کوفه دیوان و عطا منحصر به عرب شد؛ و در این رابطه، به اعتراض کوفیان بر مختار که می‌خواست موالی را در عطا سهیم کند اشاره می‌کند (همان: ۱۴۷). بر این اساس، شرایط آنها در جامعه اسلامی جدید، به‌زودی آنها را به عنصری درجه دومی و فرودست تبدیل کرد. شورش‌های خارجی به عنوان نافرمانی‌های مداوم در عصر اموی و حتی عباسی، پای موالی و گروه‌هایی که انگیزه‌ی اقتصادی در کنش سیاسی آنها مؤثر بود را به عرصه سیاسی کشاند.

۱. شورش‌های آغازین

یعقوبی خروج دسته‌ای از موالی (عجم‌ها) زیر فرمان ابوعلی کوفی، مولی بنی حارث بن کعب، را در زمان معاویه نخستین شورش خارجی می‌داند که موالی در آن شرکت کرده‌اند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۴۹/۱). هنگامی که فرمانده ارسالی مغیره سوی این خارجیان، خوارج را اعرابی دانست که به نام دین در حال نبرد با دولت هستند، عجم‌ها «فریاد زدند ای جابر، همانا ما قرآنی شگرف را شنیدیم

که به سوی راست‌روی رهبری می‌کند پس ایمان آوردیم و هرگز کسی را با پرودگار خویش انباز نگیریم و خدا پیامبر (ص) را برای همه مردم برانگیخته و او را از هیچ کس دریغ نداشت» (همان). سرانجام، این گروه در نبرد با نماینده مغیره کشته شدند.

ابن اثیر نیز در اشاره به حوادث سال ۳۸ ه.ق. از شورش ابومریم سعدی تمیمی در شهر زور یاد می‌کند و می‌نویسد: «اغلب اتباع او از موالی (بیگانگان منتسب به عرب یا بندگان)» بودند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۱/۱۰). این در حالی است که از سپاه دویست تا چهارصد نفری وی تنها شش تن از جمله خود ابومریم عرب بوده‌اند. این گروه که درخواست بیعت امام علی (ع) را رد کرده بودند، در نهایت برخی کشته و برخی زخمی شدند که امام علی (ع) دستور داد مجروحین آنها را جهت مداوا و معالجه به کوفه ببرند (همانجا). در شورش خارجی دیگری در خلافت امام علی (ع)، به رهبری خریث بن راشد ناجی که به ناحیه اهواز کشیده شد، «بسیاری از مردم کافر آنجا (اهواز) که می‌خواستند خراج را بشکنند با بسیاری از دزدان و گروهی از عربان که عقیده خوارج داشتند بر وی فراهم آمدند» (طبری، ۱۳۷۵: ۲۶۵۷/۶). در نبرد بین خریث و سپاه امام علی (ع)، پهلوی چپ سپاه خریث را ایرانیان (کردان و مردم ولایت و کافرانی که می‌خواستند خراج را بشکنند) داشتند که در نبرد شمار بیشتری از آنها نسبت به عربان خارجی کشته شدند (همان: ۲۶۵۹).

۲. تحرکات ازارقه، موالی و فرودستان ایرانی

خوارج در مقطعی، به سبب سیاست‌های خشونت‌آمیز زیادین ابیه و پسرش عبیدالله بن زیاد، در عراق دچار فترتی کوتاه مدت شدند؛ اما با مرگ یزید در سال ۶۴ ه.ق. و مقارن با ضعف دستگاه خلافت اموی (مفتخری، ۱۳۸۵: ۹۰-۸۹)، باز شاهد فعالیت‌های خوارج هستیم؛ به طوری که بر تعداد آنها نیز افزوده شد (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۱۵).

ازارقه یکی از فرق افراطی خوارج بودند که تحت رهبری نافع بن ازرق چندین سال در نواحی مختلف ایران از جمله اهواز، فارس و کرمان فعالیت داشتند. نافع خود طبق روایتی، برده‌ای رومی و آهنگر بود که بعد از اسارت آزاد شده بود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۸۳)، اگر چه بیشتر به بنوحنیفه منسوب است (بلاذری: همانجا؛ مبرد، ۱۴۰۷: ۲۲۵/۲). نافع و ازارقه به علت عقاید افراطی، مانند عدم اعتقاد به تقیه و اینکه کفار و کودکان آنها در آتش جهنم قرار می‌گیرند و رأی به کشتن آنان می‌دادند (مبرد، ۱۴۰۷: ج ۲، ۲۲۶)، نمی‌توانستند چندان پایگاه مردمی داشته باشند. آنها در نبرد دولا ب در نزدیکی اهواز برخورد شدیدی با اهل بصره داشتند (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۱۵). در این نبرد نافع بن ازرق کشته شد و پس از آن خوارج تحت فرماندهی عبیدالله بن بشیر بن ماحوز سلیطی قرار گرفتند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۴۹/۷).

با انتخاب مهلب بن ابی صفره برای فرماندهی اهل بصره در نبرد با خوارج ازارقه، شکست‌هایی بر خوارج وارد شد. مهلب توانست در ناحیه‌ای به نام سلی و سلبری در سرزمین اهواز ازارقه را شکست دهد و باقیمانده آنها به سمت کرمان و اصفهان رفتند (طبری، ۱۳۷۵: ۳۲۶۲/۷-۳۲۶۱). تعداد خوارج در این نبرد طبق روایاتی ده هزار نفر بود که هفت هزار نفر از آنها کشته شد (همان: ۳۲۶۴).

پیش از این نیز به تعداد اندک خارجی‌ها در شورش‌ها اشاره شد؛ اما شورش‌ها با ده هزار نفر، با وجود روایت طبری از رسیدن کمک برای خوارج از جانب بحرین - که گویا بعد از شکست خوارج از مهلب بوده است - (طبری، ۱۳۷۵: ۳۲۶۱/۷)، نشان از پیوستن بومیان و موالی به شورش خوارج ازارقه می‌باشد؛ به طوری که ابن اعثم جمعیتی را که بر ازارقه در ارجان جمع شدند، سی و دو هزار نفر ذکر می‌کند (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۹۱/۶).

طبق روایت طبری، خوارج به رهبری زبیر بن ماحوز در سال ۶۸ ه.ق. هنگامی که عمر بن عبیدالله به جای مهلب عامل فارس شد، نبردی در شاپور با مسلمانان انجام دادند و باز به سمت کرمان و فارس عقب‌نشینی کردند. آنها در آنجا پس از تجدید قوا و فزونی یافتن، به سوی فارس، اهواز (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۲۶/۸) و سپس مداین رفتند. آنان اطفال و زنان و مردان را می‌کشتند و شکمشان را می‌دریدند (همان: ۳۴۲۸/۸). با واکنش حاکم کوفه، خوارج به سمت ری و اصفهان رفتند (همان: ۳۴۳۱/۸؛ مبرد، ۱۴۰۷: ۲/۲۶۵-۲۶۴). به نوشته‌ی ابن اثیر، یزید بن حارث با خوارج جنگید ولی مردم شهر ری با خوارج مساعدت و یاری کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۴/۱۲). مصعب بن زبیر در پاسخ همکاری مردم ری به فرماندهی فرخ خان با خوارج که حاکم آنجا را کشته و در قلعه شهر تحصن کرده بودند، عتاب بن ورقاء عامل خود در اصفهان را به سمت ری فرستاد، وی با نبرد و محاصره شهر را گشود، هرچه در آن بود را ربود و قلاع اطراف آن را فتح کرد (همان: ۱۶۸/۱۲). ری جزو معدود مناطقی هست که کمک آنها به ازارقه تصریح شده است (مفتخری، ۱۳۸۵: ۹۵).

طبق گزارش طبری، ازارقه چند ماه، عتاب بن ورقاء را در جی محاصره کردند و پس از نبردهای مکرر با کشته شدن زبیر بن ماحوز، آنها با قطری^۱ بیعت کردند (طبری، ۱۳۷۵: ۳۴۳۴/۱-۳۴۳۲).

نفوذ ازارقه در کرمان به عنوان جایی برای استراحت، جبران ضایعات، تجدید نیرو و فزونی یافتن نفرات‌شان (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۹۳) در حدی بوده که هنگام حضور مهلب در فارس، کرمان را در تصرف خوارج ذکر کرده‌اند (طبری، ۱۳۷۵: ۳۶۴۲/۸). قطری ازارقه را به سمت کرمان برد. در یکی از نواحی کرمان گروه‌های بسیاری بر او فراهم شدند (همان: ۳۴۳۴/۸). وی در این مرحله، با توجه به اخذ مال قدرتمندتر شد و به سمت اهواز رفت. مهلب که عامل موصل و جزیره شده بود، باز برای نبرد با ازارقه تعیین شد. هشت ماه نبرد ازارقه و مهلب در سولاف نشانی از قدرت گرفتن ازارقه در زمان تجدید قوا بود. با این وجود، با از میان برداشته شدن مختار و مصعب بن زبیر و آمدن حجاج به عراق، نبرد با خوارج شدت یافت و ازارقه از اهواز به داخل ایران رانده شدند. یک سال نبرد مهلب با قطری و یارانش در شاپور، سبب عقب‌نشینی آنها به کرمان شد (همان: ۳۶۴۲/۸).

حجاج، مهلب را به کم‌کاری در مقابل خوارج برای استفاده از عایدات فارس متهم کرد و خواستار شدت یافتن نبرد شد (همان: ۳۶۴۳/۸)؛ اما بخشی از طولانی شدن مبارزه به سبب «صبوری و دلیری» خوارج بود به طوری که هجده ماه نبرد توانست آنها را از پای درآورد (همان: ۴۴/۸-۳۶۴۳).

سیاست مبتنی بر صبر و انتظار مهلب جواب داد؛ به طوریکه در بین ازارقه اختلاف افتاد و عجم‌ها با قطری که عرب‌ها از خالص‌ترین یاران وی بودند، مخالفت کردند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۰۱). از جمله عوامل عزل قطری از فرماندهی ازارقه، سستی وی در جنگ با مهلب ذکر شده است؛ مخالفان قطری، عبدربه را که از پارسایان ایشان بود بر خود فرمانده ساخته (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۲۲). توطئه‌های مهلب که سبب قتل یکی از خوارج به دست قطری شد و نیز یک فرد نصرانی که برای قطری سجده کرده بود، در بروز اختلاف بین خوارج مؤثر بوده است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۱/۱۳). تنها یک چهارم یا یک پنجم خوارج با قطری ماندند و بقیه رهبری عبدربه را پذیرفتند و در اثر این اختلاف، خوارج یک ماه با هم نبرد کردند (همان: ۴۲/۱۳)؛ و بعد از کشته شدن جمعی از آنها، ایرانیان، اعراب را از شهر جیرفت اخراج کردند (مبرد، ۱۴۰۷: ۲/۲۹۹).

^۱قطری از خاندان بنی‌تمیم بود (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۹۳).

به جز گروهی از اعراب که به رهبری عمرو القنا به عبدربه پیوستند، جمعیت یاران عبدربه به هشت هزار تن رسید «که قاریان قرآن محسوب می‌شدند و اکثریت آنها از موالی بودند» (ولهورن، ۱۳۷۵: ۱۰۱؛ اشپولر، ۱۳۷۳: ۳۰۵/۱).

اشپولر که از تزیاید و گرایش روزافزون ایرانیان به خوارج سخن می‌گوید، همین امر را که به جدایی لشکریان خوارج منجر شد، عامل سقوط آنها ذکر می‌کند (اشپولر، ۱۳۷۳: ۱۱۱/۱). عبدربه که خود از موالی بود (مبرد، ۱۴۰۷: ۲۹۲/۲) خوارج را مهاجرین خطاب می‌کرد و آنها را به ترجیح مرگ و جهاد بر زندگانی و دادن جان خود به خداوند تشویق می‌کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۳/۱۳). در نهایت مهلب توانست در نبردی با عبدربه چهار هزار تن از خوارج از جمله خود عبدربه را بکشد (مبرد، ۱۴۰۷: ۳۰۶/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۳/۱۳). مهلب خیر شکست خوارج را برای حجاج ارسال کرد. قطری نیز که به اسپهبد طبرستان پناه برده بود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۸)، مورد تعقیب سفیان بن ابرد که حجاج گسیل داشته بود، قرار گرفت. وی در نبردی با همکاری اسپهبد کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۵-۴۶؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۶۱). قتل قطری پایان فعالیت ۱۵ ساله ازارقه در ایران به شمار می‌رود (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

۳. خوارج پس از ازارقه

فعالیت‌های خوارج در فاصله‌ی تحرکات ازارقه تا ظهور حمزه خارجی کم و بیش ادامه داشت. شیبان بن سلمه حروری از رهبران خوارج در مرو در مقاطعی ابومسلم را علیه نصر بن سیار حاکم اموی خراسان حمایت کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۵۵/۱۰؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۴)؛ اما وی در نهایت از بیعت کردن با ابومسلم خودداری کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۴۵۵۹/۱۰). در دوران مروان بن محمد نیز در سال ۱۲۷ ه.ق. مسافر بن کثیر که قصابی خارجی اهل بیلقان بود، فعالیت خود را تا اردبیل افزایش داده بود (ابن-اعثم، ۱۴۱۱: ۳۰۷/۸). طبق روایت بلعمی، در اردبیل و باجروان و نواحی دیگر «خلق بسیاری از خوارج به هم آمدند» و به مسافر پیوستند. آنها در بیلقان قدرت گرفتند، حاکم اموی آن ناحیه را شکست دادند و تا اوایل ظهور عباسیان در آنجا بودند (بلعمی، ۱۳۷۳: ۹۸۹/۴-۹۹۰)، تا این که در زمان سفاح، والی ارمنستان از سوی عباسیان آنان را شکست داد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱۴۳/۲). ظاهراً قیام مسافر در آذربایجان و ارمنستان شعبه‌ای از قیام خوارج عراق و جزیره بوده است (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۲۴).

انتظار می‌رود خوارج در سیستان با توجه به فاصله زمانی و حتی مکانی با شورش‌های قبلی خود، به ویژه در عهد اموی، تا حدودی نوعی دگردیسی در عقاید خود داشته باشد. می‌توان گفت آنها در سیستان و در عهد عباسی دارای نوعی کارکرد اقتصادی شده بودند که هم واکنش به رفتار اقتصادی عمال خلافت بود و هم روش مناسبی در جذب حامیان ایرانی بود؛ برای مثال، در سال ۱۵۲ ه.ق. خوارج سیستان معن بن زانده -حاکم سیستان از طرف منصور عباسی- را که آنها را مجبور به ساختن کاخی در بست کرده بود، به سبب جور وی در گرفتن مال، به قتل رساندند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱۴۵). خوارج همچنین در سال ۱۵۶ ه.ق. در روز عاشورا، حنین بن محمد یکی از عاملان تمیم بن عمر، والی سیستان را به قتل رساندند (همان: ۱۴۸).

حمزه خارجی

۱. حمزه خارجی و خوارج سیستان و خراسان

خوارج در سیستان با یک رهبر ایرانی موجد بزرگترین قیام خوارج در عهد عباسیان بودند. بسیاری از یاران او نیز ایرانیان بودند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۹۷). از این منظر، این قیام همبستگی بیشتری با ایرانیان دارد. تاریخ سیستان از همراهی برخی از ازارقه در ورود حمزه به سیستان سخن می‌گوید که این امر را می‌توان به حضور قطری، رهبر ازارقه در دوران فتوحات عرب در سیستان نیز نسبت داد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۹۰). قطری به همراه عبدالرحمن سمره وارد سیستان شد و «با مردمان سیستان او را دوستی و صحبت

بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۵۶ و ۱۱۰-۱۰۹). علاوه بر این، حضور ازارقه در کرمان می‌توانست سبب نفوذ آنها به سیستان نیز شده باشد.

بغدادی خوارج سیستان را از فرقه عطویه (پیروان عطیه بن اسود حنفی) ذکر می‌کند. وی که به سبب عقاید افراطی نافع بن ازرق، از وی جدا شده بود و به یمامه نزد نجده بن عامر حنفی از رهبران خوارج رفته بود، بعدها با نجده نیز اختلاف پیدا کرد و گروهی از خوارج با وی به سیستان رفتند (بغدادی، ۱۳۴۴: ۵۱-۵۰). شهرستانی نیز گوید: «عطیه به زمین سجستان رفت و اصحاب او را عطویه گویند» (شهرستانی، ۱۳۵۰: ۹۲). یعقوبی در راستای اصرار حجاج بر مهلب در سرکوب خوارج، می‌نویسد که مهلب خوارج را به سیستان رسانید و عطیه بن اسود حنفی را که از روسای خوارج بود کشت (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۲۶). شورش بزرگ خوارج به رهبری حمزه از سال ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری ادامه یافت.

زمینه‌های اصلی و اولیه‌ی گسترش شورش حمزه خارجی را نیز می‌بایستی در رفتار و روش حکمرانی و سیاست‌های اقتصادی و مالیاتی علی بن عیسی والی خراسان از سوی هارون الرشید جستجو کرد (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۶۶-۱۶۵). سیستان نیز که تحت اداره خراسان بود از آن سیاست‌ها متأثر می‌شد. در سیستان بر خلاف شهرهای بزرگ مثل زرنج و بست، خوارج در روستاها و سواد سیستان غلبه داشتند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷)؛ و با توجه به اینکه حمزه مردم این نواحی را به عدم پرداخت خراج به «سلطان» -که از نظر حمزه خارجی همان خلیفه بود-، ترغیب می‌کرد و خود چیزی نمی‌خواست (همان: ۱۵۸)، حامیانی در بین آنها پیدا می‌کرد.

مؤلف تاریخ سیستان در جریان آماده شدن قوای حمزه برای مقابله با هارون که نیرویی سی هزار سوار از زهاد و قرآن خوانان بر او جمع شده بودند، بیشتر آنان را عرب می‌نویسد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۸)؛ اما به تصریح محققان بیشتر هواداران حمزه مردم بومی یعنی ایرانیان بودند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۹۷؛ مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۶۸)؛ چون برای مثال، در سال ۱۹۵ ه.ق. در نبرد عمال حکومت عباسی در سیستان با خوارج گفته می‌شود که «ایشان (یعنی خوارج) بسیارند و یک نیمه سیستان با ایشانند» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۷۱) که این تعداد می‌تواند، جدا از نیروهای فعال حامی حمزه مثل آن سی هزار نفر که «وصیت کرده و کفن پوش» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۸) آماده نبرد با هارون الرشید شده بودند، شامل دیگر حامیان حمزه در روستاها و سواد سیستان نیز بشود. یاران خارجی حمزه به سبب عقاید خاص خود که گویا به ازارقه شباهت داشته است، به حمزیه معروف بودند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۲۵/۲؛ بغدادی، ۱۳۴۴: ۵۹؛ شهرستانی، ۱۳۵۰: ۹۵). حمزیه خود شعبه‌ای از عجارده یعنی پیروان عبدالکریم بن عجرد محسوب می‌شوند (اشعری، ۱۴۲۶: ۹۳). بغدادی عقاید افراطی را به حمزه نسبت می‌دهد، از جمله سوختن اموال و پی زدن دشمنان خود (بغدادی، ۱۳۴۴: ۵۹). اختلافات حمزه در آغاز کار خود با برخی دیگر از فرقه‌های خوارج از جمله بیهسیه (یاران ابی بیهس هیصم بن جابر) و خازمیه (بغدادی، ۱۳۴۴: ۵۹) نشانی از تداوم همان مشکل اختلاف فرق خوارج با هم نیز می‌باشد. البته اشعری در باب عقاید اصحاب حمزه می‌نویسد: «آنها قتل اهل قبله و گرفتن پنهانی مال آنها را جایز نمی‌دانستند، مگر هنگامی که با یاران او به نبرد پرداخته باشند» (اشعری، ۱۴۲۶: ۹۴).

گزارش‌هایی از خشونت‌های یاران حمزه نیز وجود دارد که می‌توانست بر کاهش توان آنها در جذب حامیان بیشتر تأثیر بگذارد. طبق گزارش‌های بیهقی، کشتن خلق به مدت هفت شبانه روز در سبزوار و فرود آوردن مسجد بر سر کودکان و معلمشان، بر اساس این اعتقاد خوارج که اطفال حکم مادر و پدر را دارند، از رفتارهای خشونت‌بار خوارج بود. همچنین بیهقی روایت می‌کند: «در قصبه مذکر نماند مگر کسی که بگریخت و یا غایب بود، چنین گویند که در این ایام حمزه آذرک در سبزوار زیادت از سی هزار مرد و کودک

پسرینه بکشت» (بیهقی، ۱۳۶۱: ۴۵-۴۴).

اما به هر حال برای بخش‌های فرودستی از جامعه، حمزه خارجی با تاختن به سیستان و خراسان و کرمان و کشتن عمال این نواحی و با برخاستن دخل از نواحی مذکور (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۰) شاید یک قهرمان محسوب می‌شد و به همین سبب، مؤلف تاریخ سیستان وی را مردی بزرگ، شجاع و عالم معرفی می‌کند (همان: ۱۵۶)؛ گرچه از نظر بیهقی، شیطان بر رای او مستولی بود (بیهقی، ۱۳۶۱: ۴۴). بغدادی گزارش‌هایی مبنی بر حمله‌ی حمزه به کروخ از روستاهای هرات و سوختن اموال مردم، قطع کردن درختان آنجا و اقداماتی از جمله راه را بر مردم گرفتن در بیابان و بیرون شهر زرنگ ارائه داده است (بغدادی، ۱۳۴۴: ۶۰). چنین رفتاری از سوی عمال خلیفه نیز انجام می‌شد به طوری که گردیزی از قتل عام سی هزار نفر از مردم برخی از نواحی روستایی سیستان توسط نیروهای علی بن عیسی سخن می‌گوید که یا خارجی بودند یا حامی حمزه (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۱-۲۹۰). تاریخ سیستان اما اشاره‌ای به اقدامات راهزنانه حمزه خارجی ندارد (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۷۴).

به هر حال اوج‌گیری حرکت حمزه خارجی به حدی بود که با گزارش علی بن عیسی، والی خراسان، سوی هارون مبنی بر برخاستن دخل و کشته شدن عمال خراسان، سیستان و کرمان توسط حمزه، هارون در سال ۱۹۰ هجری برای نبرد با حمزه به سمت شرق تازی آمد و با خطر روم به بغداد برگشت (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۰). مرگ هارون در طوس تداومی بود بر تحرکات حمزه خارجی، اما در سال ۱۹۴ هجری، عبدالرحمن نیشابوری در رأس غازیان، بسیاری از یاران حمزه را که شش هزار نفر ذکر شده است، کشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۳-۲۹۲).

۲. حمزه خارجی و طاهریان

اختلافات امین و مأمون فرصتی برای حمزه خارجی بود تا همچنان به فعالیت‌های خود در شرق ایران ادامه دهد. با روی کار آمدن طاهریان در سال ۲۰۵ ه.ق. در خراسان، نبرد امرای طاهری و حمزه ادامه یافت. طلحه بن طلحه بن طاهر نبردهای فراوانی با حمزه داشت و مرگ هر دو در سال ۲۱۳ ه.ق. بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۸). با وجود مرگ حمزه، نفوذ خوارج کاهش نیافت به طوری که عبدالله بن طاهر که به دینور جهت مقابله با بابک خرمدین رفته بود، به خراسان گسیل شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۸۵/۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۹). پس از برخورد با خوارج، شورش‌های آنها - که از برخی جهات پاسخی به فشارهای اقتصادی عمال خلافت بود - رو به کاستی نهاد؛ ضمن اینکه روش موفق حکومت عبدالله بن طاهر که مبتنی بر عدل ورزیدن و انجام اصلاحاتی - برای مثال در امر کشاورزی - (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۰۸/۲؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۹۳/۱) بود، نیز در این کاستی تأثیر داشت. شاید رکود و خاموشی حرکت خوارج در خراسان تا اواخر حکومت طاهریان، ناشی از اصلاحات عبدالله بن طاهر باشد اما آنها در سیستان به فعالیت خود ادامه دادند (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۸۹). در این فاصله، خراجی عاید طاهریان به عنوان حاکمان سیستان نمی‌شد (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۲).

یعقوب و خوارج سیستان: همگرایی عیاران و ایدئولوژی معارض خلافت

ماهیت حاکمیت سیاسی غیر متمرکز در سیستان، یعنی حضور سه نیروی عیاران، خوارج و نیروهای دولتی که هر یک با دیگری در تضاد بودند و همچنین ضعف امپراطوری عباسی (مفتخری، ۱۳۸۵: ۱۹۲)، شرایط را برای یعقوب لیث به عنوان رهبر عیاران فراهم کرد. محتوای سخنان نماینده یعقوب نزد عمار خارجی، تأیید کارهای حمزه خارجی در حمایت از رعیت سیستان در مقابل اصحاب سلطان (عمال خلیفه عباسی) و درخواست همکاری از وی و خوارج بود؛ و اینکه، «اگر اینت خوش نیاید به سیستان کسی را میازار و

بر همان سنت که اسلاف خوارج رفتند همی رو» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۰۳-۲۰۲). علاوه بر اهداف مشترک، نزدیکی پایگاه اجتماعی عیاران و خوارج که به نوعی با فرودستان مرتبط بودند، از علل پیوستن برخی از خوارج به یعقوب بود. سیاست یعقوب مبنی بر سوار کردن پیادگان خوارج و خلعت دادن به مهتران آنها، سبب جذب تعداد بیشتری از خوارج شد (همان: ۲۰۵). با این وجود، بخش هایی از خوارج مانند اسدویه خارجی و عمار خارجی را که جدا ماندند و به شهرها حمله می کردند، سرکوب کرد و برخی نیز به کوه های اسفزار فرار کردند (همان: ۲۰۵ و ۲۰۷).

یعقوب با گسترش قدرت خود به سمت خراسان، که مقارن شده بود با ضعف محمد بن طاهر امیر طاهری و چیرگی جان فروشان (خوارج) و مخالفان بر آن، توانست در سال ۲۵۹ هجری هرات را که عبدالرحمن خارجی سی سال در آنجا دعوی خلافت داشت، مطیع کند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۴۰/۱۵؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۷؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱۷). یعقوب در راستای سیاست جذب خوارج حتی عبدالرحمن را بر برخی نواحی از جمله اسفزار حاکم کرد، گرچه خوارج رهبر خود را کشتند و ابراهیم بن اخضر را سالار خود کردند، باز هم مطیع یعقوب ماندند و در سپاه یعقوب تحت عنوان جیش الشراه استخدام شدند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱۸). این سخن یعقوب که «بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند» (همان: ۲۱۸) به خوبی همگرایی عیاران و خوارج را نشان می دهد. دو گروهی که با توجه به اینکه در رأس آنها یعقوب خود به عنوان «مردی مجهول با ریشه روستایی که در شهر رویگری اختیار کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۴) و دارای پایگاه فرودستی بود، می توانستند اهداف مشترکی را دنبال کنند. اما به هر حال این جذب، معنای دگردیسی و تلویحاً نابودی خوارج را نیز در خود داشت. با این حال، گزارش هایی از حضور خوارج در قرون بعدی برای مثال در قرن ۴ ه. ق. در شهرهای اسبزار (اسفزاز) (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۹۲)، مکران (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۰۷/۱)، سیستان عهد احمد بن اسماعیل سامانی (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۳: ۴۷۳)، نواحی پیرامون هرات مانند کרוخ (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲)، بوشنگ خراسان، کرمان و فارس (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۰۴-۱۰۳) و نیز در بم که خوارج دارای مسجد جامع بودند (اصطخری، ۱۴۲۴: ۹۹)، شنیده می شود.

نتیجه

خوارج گروهی با باورهای عقیدتی- سیاسی بودند که از تفسیر نادرست مسائل کلامی دین به وجود آمدند. آنها در مقابل ناهمخوانی هایی که از تفسیر رسمی دین توسط خلفای اموی پدید آمده بود، ادعا می کردند که نمایندگان واقعی دین اسلام هستند؛ و در عین حال، همخوانی در فکر و عمل اسلامی از جنبه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را یکی از ویژگی های برجسته خود می پنداشتند. تفسیر مستقل آنها از دین، پس از کجروی اولیه در مواجهه با امام علی (ع)، شامل رگه هایی از اسلام واقعی نیز بود و خصوصیات در خود داشت که می توانست سبب جذب حامیانی غیر عرب و تشکیل پایگاهی اجتماعی در بین آنها شود. برخی از خصوصیات مزبور شامل، منشأ عربی خوارج، برابری خواهی و اعتقاد به وجوب قیام علیه حاکم ظالم بود. سومین خصوصیت، تأثیر دو جانبه (مثبت و منفی) بر سرنوشت قیام های خارجی داشت. گفتمان خوارج همخوان با شرایط موالی و طبقات فرودست جامعه ایرانی بود که نگرش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خوارج را بر باور به اعتقادات مذهبی آنها ترجیح می دادند. ناگفته نماند تمامی این خصوصیات می توانست تحت تأثیر نگرش فرقه های افراطی خوارج همانند ازرقه قرار گیرد؛ به حدی که گاه مسلمان غیر خارجی را همچون کافران عصر پیامبر (ص) قلمداد می کردند.

می توان گفت که خوارج به میزان دور شدن از هسته قدرت اعراب به ویژه در منطقه عراق و به مرور ایام، خواسته یا ناخواسته

دچار دگرذیسی‌هایی در راستای عبور از گفتمان مذهبی پیشین به سوی مسائل اقتصادی و اجتماعی شدند؛ به طوری که تاریخ سیستان به نوعی آنها را حامیان ضعیف می‌خواند. با این حال، بر طبق گزارش‌های برخی منابع محلی، آنها همچنان حامل افراط‌گری‌هایی بودند. در واقع، خشونت افراطی خوارج در نواحی نزدیک به هسته‌ی قدرت اعراب که شامل کوفه، بصره و برخی نواحی دیگر مانند خوزستان می‌شد، ضریب شکست تحرکات آنان را بالا می‌برد. این امر در این مرحله از حیات سیاسی- نظامی خوارج مانعی در جذب موالی و فرودستان ایرانی محسوب می‌شد؛ اما با دور شدن آنها از این نواحی و به میزان پایین آمدن نفوذ عمال خلافت در جنوب و جنوب شرق ایران، خشونت آنان در برابر ظلم خلافت، حتی می‌توانست در جذب حامیان بیشتر، نقش نسبتاً مثبتی ایفا کند. در ادامه، ظهور یعقوب لیث و عیاران سیستان مهر پایانی بر حذف عناصر ناسازگار و مستحیل شدن مابقی خوارج سیستان و خراسان تحت نام «جیش شرات» در ساختاری نظامی بود که خود هویت فرودستانه داشت و در مقابل خلافت قد علم کرد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱). تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: موسسه مطبوعات علمی.
- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاله خاور.
- ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (۱۴۱۱). الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
- ابن حزم اندلسی (۱۴۳۲). الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، الجزء الاول و الجزء الرابع، بی‌جا: مکتبه السلام العالمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- الاشعری، ابی حسن علی بن اسماعیل (۱۴۲۶). مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین. تصحیح هلموت ریتز، بیروت: النشرات الاسلامیه.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۴۲۴). المسالک الممالک، تحقیق محمد جابر عبدالعال الحسینی، قاهره: الهیئه العامه لقصور الثقافه.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۰). تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه، تهران: سپهر.
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۳۴۴). الفرق بین الفرق، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: امیرکبیر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکلی، تهران: نقره.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). انساب الأشراف، جلد هفتم، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۳). تاریخنامه طبری، ج ۳؛ ۴ و ۵، تصحیح محمد روشن، تهران: البرز.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱). تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.
- پطروشفسکی، ایلیاپاولیچ (۱۳۶۳). اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تاریخ سیستان (۱۳۶۶). تصحیح ملک شعرای بهار، تهران: پدیده خاور.
- جفال، علی (۱۴۱۱). الخوارج تاریخهم و ادبهم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جوده، جمال (۱۳۸۳). اوضاع اجتماعی اقتصادی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نی.

- جوزجانی، منہاج الدین سراج (۱۳۶۳). طبقات ناصری، تصحیح عبدالرحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲). مولف گمنام، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- خاکرند، شکرالله (۱۳۹۰). سیر تمدن اسلامی، قم: بوستان کتاب.
- خاکرند، شکرالله (۱۳۷۲). علل شکل گیری خوارج، بی جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۳). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). دو قرن سکوت، تهران: سخن.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۵۰). ملل و نحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و ترجمه و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال.
- صفری فروشانی، نعمت الله (۱۳۸۸). غالیان، کاوشی در جریان ها و برآیندها تا پایان سده سوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۶)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نی.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه مسعود جعفری، تهران: سخن.
- گردیزی، ابی سعید عبدالرحی (۱۳۶۳). زین الاخبار، تصحیح عبدالرحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مبرد، ابوالعباس (۱۴۰۷). الکامل فی اللغه والادب، تصحیح تغارید بیضون و نعیم زرزور، بیروت: دارالمکتب العلمیه.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مفتخری، حسین (۱۳۸۵). خوارج در ایران تا آخر قرن سوم هجری، تهران: باز.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۹). «خوارج در ایران»، مجله تاریخ اسلام، شماره ۲، صص ۱۷۴-۱۵۷.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- ولهوزن، یولیوس (۱۳۷۵). تاریخ سیاسی صدر اسلام شیعه و خوارج، قم: دفتر نشر معارف اسلامی.
- همایی، جلال الدین (۱۳۱۴). «شعوبیه؛ مخالفت شعوبیه با دین اسلام»، مجله مهر، سال سوم، شماره یک، صص ۶۵-۷۱.
- هولت، پی.ام. و لمبتون، آن.ک.س (۱۳۸۵). تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی. ابن واضح (۱۳۷۱). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

-Abu Yahya, Abbas (2011). The Religious Insurgency of The Khawarij, The Khawarij and Their Characteristics, Birmingham: Salafi Publications.